

کتاب

تصاویری که فراموش نمی کنیم

شاه دزد اژدهاسوار

مریم رحیمی پور

خبرنگار



فرار می کنند و در یک سینما با گروهی از بچه های همسن و سال خودشان آشنا می شوند که کار اصلی شان دزدی است. رئیس این گروه پسرکی به نام شاه دزد است. توی ذهن من بچه های داستان مقابل آن سینمای متروکه ایستادند و مشغول نقشه کشیدن برای برنامه بعدی شان هستند. فضای داستان شاه دزد کمی واقع گرایانه است اما کتاب اژدهاسوار حال و فضای فانتزی تری دارد. شخصیت های اصلی هم اژدهایانی هستند که آدم ها به محل زندگی شان حمله کرده اند و آنها هم دنبال جای جدیدی برای زندگی می گردند. سرزمینی به اسم لبه بهشت که تابه حال دست هیچ انسانی به آن نرسیده است. حقیقتش قصه این چند اژدها من را یاد داستان سیمرغ و کوه قاف می اندازد. در بین جست و جوها برای بازیابی خاطراتم، می فهمم که اژدهاسوار نسخه انیمیشن هم دارد.

از آن روزی که یکی از شاگردهای قدیمی ام با اصرار و التماس خواست که سه گانه فونکه را بخوانم خیلی گذشته است. آن شاگرد هم از کلاس هشتم به سال دوم دانشگاه ارتقا پیدا کرده است. من هم برای خودم در جهان می چرخم و هر بار برای خریدن این سه جلد کتاب دستم می کنم. «نکند ازان ترش را پیدا کنم؟» «نکند بالاخره بعد از دو هزار سال نسخه الکترونیکش موجود شود؟» شاید برای همین احساس می کنم این کتاب ها و اسم کورنلیا فونکه به بخش مهمی از خاطرات و نوجوانی ام متصل هستند. کتاب هایی که داستان هایشان را فراموش کردم اما صحنه هایش جوری در ذهنم نقش بسته که انگار یک روز واقعاً تجربه شان کرده ام.



نام «کورنلیا فونکه»

همیشه به عنوان یک نویسنده خوب

نوجوان در ذهنم بود اما اصلاً یادم نمی آمد

چه کتاب هایی از او خوانده ام یا کجا

اسمش را شنیده ام. یک روز بالاخره معما

حل شد. کتاب های او را در نوجوانی خوانده

بودم. گرچه کاملاً فراموش کرده بودم که

چه داستانی دارند اما تصویر صحنه ها و فضای

داستان هنوز در ذهنم روشن بود. آنجا بود

که با خودم فکر کردم احتمالاً کتاب های خوب

فقط آنهايي نیستند که فراموش نمی شوند...

فانتزی ایرانی، آری یا نه؟

آیا ما هم یک کورنلیا فونکه خواهیم داشت؟

دارد یا قصه ها، افسانه ها، موجودات خیالی و اساطیر یک کشور و منطقه. فانتزی های ایرانی بیش از آنکه ایرانی باشند غربی هستند. غربی بودن وقتی خود غربی ها با آثاری در سطح جهانی و به زبان فارسی در همین بازار ایران قابل تهیه هستند نقطه ضعف بزرگی خواهد بود. تلاش هایی برای خلق فانتزی اصالتاً ایرانی انجام گرفته که کمابیش تجربیات خوبی هم بوده است اما راه تارسیدن به فانتزی ایرانی، راهی است طولانی.

(پ) نهضت ترجمه: خدا رحمت کند نجف در یابندری را، معتقد بود عصر ما برای خودش یک پا «نهضت ترجمه» است و تا بساط همین است کارهای ترجمه بیش از کارهای تألیفی مدنظر و مورد اقبال قرار می گیرند. این ماجرا البته محدود به ادبیات فانتزی نیست و در تمام موضوعات ادبی و غیرادبی چنین تضادی دیده می شود. **(ت) عدم استقبال کافی:** این موضوع البته خودش معلول موارد بالاست اما به عنوان عاملی مهم در عدم استقبال ایفای نقش می کند. تجربیات ناموفق و کمتر موفق در بازار نشر، ناشر را به ترجمه اثری که بازگشت سرمایه بهتری را تضمین کند سوق می دهد. این تألیف کمتر، استقبال کمتری را به همراه دارد و این دور باطل همین طور ادامه خواهد داشت. دلایل بیشتر و حتی بهتری را می توان نام برد، اینها چیزی است که من حس می کنم در این زمینه مهم باشد.

به امید روزی که همینجا از دلایل موفقیت جهانی فانتزی ایرانی برایتان بنویسیم.

همین ابتدای امر بگویم این طور هم نیست که واقعاً هیچ فانتزی ایرانی خوبی نداشته باشیم و هیچ فانتزی ایرانی خواننده نشده باشد. در واقع درستش این است که بنویسم «چرا

فانتزی های ایرانی به اندازه رقبای خارجی موفق نیستند» و همین را هم نوشتم و شما با اصل ماجرا مواجه شدید. نوشتن از چنین مقوله ای در ۴۰۰ کلمه بسیار سخت است، بنابراین سعی می کنم چهار مورد از مسائلی را که در این زمینه مؤثر می دانم ذکر و در مورد هر کدام چند کلمه ای برایتان بنویسم. **(الف) سابقه:** بله، سابقه. ادبیات فانتزی- مانند بیشتر قالب های داستانی- یک فرم غربی است، بنابراین آنها تجربیات زیادی در این ژانر ادبی دارند در حالی که فانتزی در ایران قدمت زیادی ندارد. البته بگذارید خیلی روشن و صریح بنویسم که ادبیات فانتزی با قصه های جن و پری و داستان های سپینه به سینه نقل شده ملل مختلف متفاوت است. بنابراین نمی توان گفت ما سه هزار سال سابقه قصه جن و پری داریم، این یکی را هر ملت دیگری هم دارد. آنجا که از ادبیات فانتزی صحبت می کنیم، از غربی ها سه هیچ عقیبم.

(ب) تقلید: فانتزی یک سبک غربی است، اما فانتزی نویسی ارتباط مستقیم

محمدعلی یزدانپار

دبیر گروه کتاب

mohammadali.yazdanyar@gmail.com



نگاهی اجمالی به «سه گانه سیاه قلب» اثر کورنلیا فونکه

چه می شد اگر می توانستیم در دنیای ک

فاطمه منصوری نصرآباد

نویسنده



دنیال راهی برای بازگرداندن او می گردد. در این بین جادوزبان مجبور می شود با مارکله معامله ای بکند که همین داستان در کتاب سوم دنیال می شود. جادوزبان حالا دیگر نقشی مهم در دنیای جوهر پذیرفته است و سعی دارد با نام بلوط خورک رعیت ها و افراد بیچاره را از شر ظلمی که به آنها می شود نجات دهد. در این راه اتفاقات هیجان انگیز، تلخ و شیرین زیادی رخ می دهد.

ترازوی عدالت برابر سه گانه فونکه

از لحاظ داستانی، پیشش های داستانی زیادی در هر سه کتاب وجود دارد که بعضی از آنها قابل حدس هستند و بخش زیادی از این پیشش ها شوکه کننده و جالب اند. فونکه برای تمام شخصیت های کتابش داستانی در نظر گرفته و ذره ذره در طول کتاب آنها را با مخاطب آشنا می کند که برای من جذابیت خاصی داشت. اینکه حتی شخصیت های فرعی داستان نقش های مختلفی به عهده بگیرند و خواننده با لحظه های مختلف زندگی شان آشنا شود یکی از نکات قابل توجه این سه گانه است، البته گاهی این داستان های فرعی حوصله سر بر می شوند، اما در مجموع نکته ای منفی نیستند. درکل فونکه در داستانش دنیایی خلق کرده که هم پری های آبی خوشگل و مردان شیشه ای کوچک دارد هم حاکمی که برای تفریح روزی چند نفر را بی رحمانه می کشد. در هر دو مورد تمام جزئیات فکر شده نوشته شده است. تقریباً تمام شخصیت ها متشکل از ویژگی های خوب و بد هستند که آنها را به واقعیت بیشتر نزدیک می کند. مگی دختری که شلق اما جسور است که اتفاقات مهمی را رقم می زند. گردانگشت مردی عاشق اما کینه ای است که برای برگشتن به دنیای جوهری هر کاری می کند. جادوزبان مردی است که در طول داستان وجهه جدید از شخصیتش رو می شود. کتاب سه گانه سیاه قلب تابه حال دو بار ترجمه شده است. ترجمه اولیه کتاب با نام «سیاه دل» توسط شقایق قندهاری ترجمه شده بود که کانون پرورش فکری کودک و نوجوان آن را چاپ کرده است. سیاه دل از نسخه انگلیسی ترجمه شده و مترجم اسامی خاصی مثل نام شخصیت های البته دراین بین گردانگشت دوباره از سرزمین جوهری غیب می شود و این ماجرا افراد دنیای جوهری را غمگین می کند. فرید که وابسته او است دوباره

که کتابیون سلطانی ترجمه کرده و نشر افق آن را منتشر کرده به نسبت ترجمه بهتر و دقیق تری است و طبع گفته ناشر مستقیماً از نسخه آلمانی ترجمه شده است. غیر از اسامی و واژه سازی های قابل توجه کتابیون سلطانی کتاب تفاوت های جزئی دیگری دارد که به تفاوت نسخه انگلیسی و آلمانی ای که خود نویسنده نوشته است برمی گردد. کتاب نشر افق از لحاظ خوانش و ویراستاری سخت خوان است، اما با توجه به بهتر بودن ترجمه این نسخه را پیشنهاد می دهم. راستی، ابتدای هر فصل تکه کتاب هایی از نویسنده گان مختلف و آثارشان آمده که به فضای داستانی هر فصل مرتبط است و می تواند برای مخاطب علاقه مند به کتاب بسیار دوست داشتنی باشد. این مورد یکی از ویژگی های بامزه کتاب بود که خیلی از آن خوشم آمد.

این سه گانه را بخوانید یا نه؟

بله قطعاً! جلد اول به خوبی فضایی جادویی و درعین حال دوست داشتنی خلق کرده که خواننده با تک به تک شخصیت ها همراه می شود و لحظه به لحظه داستان آنها را می خواند. این جلد واقعاً خوب داستان پردازی شده است تقریباً تمام هیجان آن به بخشی که در روستای کاپریکورن، شخصیت شرور جلد اول، مربوط می شود. شخصیت پردازی خوب انجام شده و حتی شخصیت های فرعی داستان نیز به خوبی ارائه شده اند. جلد دوم، اما داستان جدی تر می شود و فضای کتاب هم در سرزمین جوهر و هم در دنیای واقعی اتفاق می افتد. تقریباً بیشتر شخصیت های جلد اول وارد جلد بعدی شده اند و هر کدام نقشی جدید و مخصوص دنیای سیاه قلب را به عهده گرفته اند، البته به نظر من جلد دوم نسبت به جلد اول کمی ناپخته بود و پیشش های داستان به خوبی از آب درنیامده بودند، اما در جلد سوم همه چیز برعکس می شود. اتفاقات مهم و پیچیده زیادی در این جلد رقم می خورد که همه آنها به خوبی پرداخته شده اند و مطمئناً برای خواننده بسیار جذاب خواهد بود. ماجراهای عاشقانه، عشق و خودخواهی، درماندگی و ترس، شجاعت و بی باکی، نفرت و غرور همه این صفات به بهترین شکل در داستان نشان داده شده اند. اگر حین خواندن کتاب خصوصاً جلد دوم احساس کردید داستان دیگر جذابیت خاصی ندارد لطفاً آن را ادامه بدهید تا به جلد آخر برسید. قول می دهم این جلد را حتماً دوست داشته باشید.



معما حل

می شود.

کتاب هایش را

خوانده ام. هم

«شاه دزد» را

خوانده ام هم

«اژدهاسوار»

را. یادم نمی آید

این دو کتاب را

خودم خریدم

یا از کتابخانه

مدرسه مان

قرض گرفتم.

اصلاً کلاس

چندم بودم که

خواندمشان؟

راهنمایی

می رفتم یا

دبیرستان؟

چیزی از

داستان هم

یادم نمی آید.

ولی چند

تصویر در

خاطر ام است